

### تغییر تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی

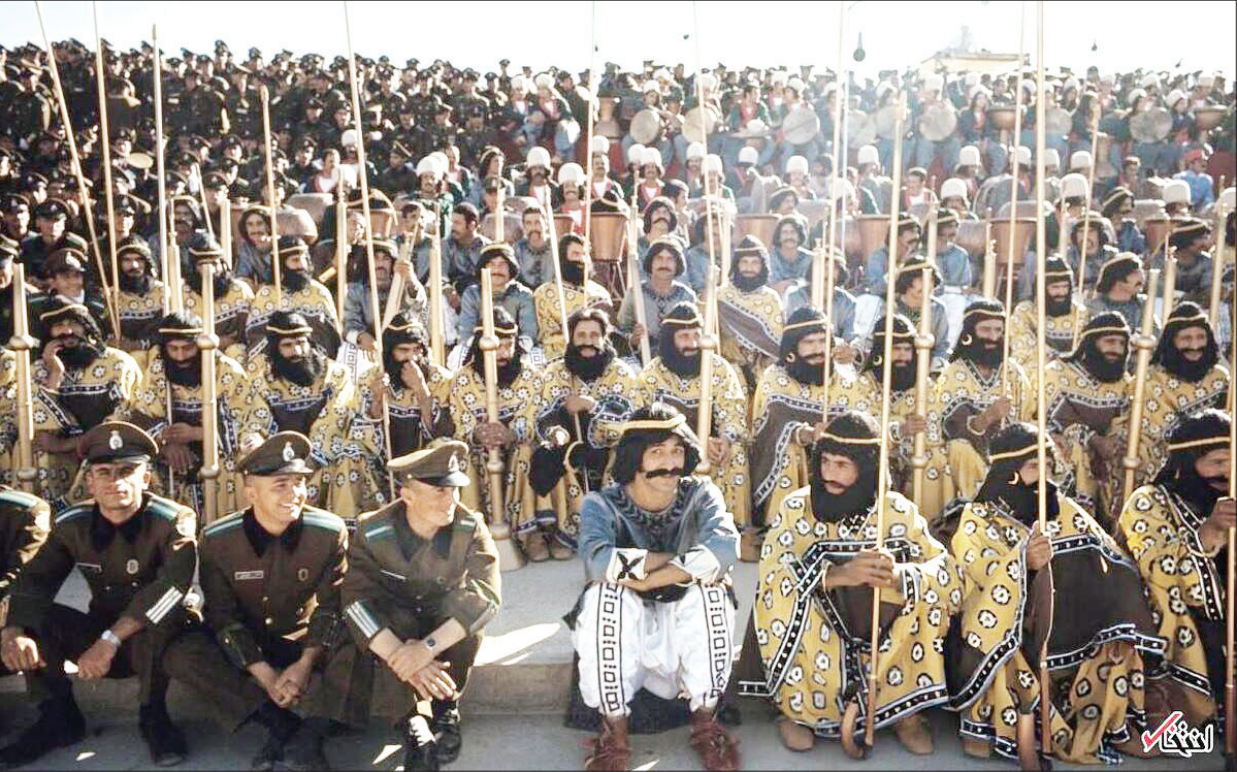
غیر از این پول پاشی‌های بیهوده و گراف، تغییر تاریخ از شمسی به شاهنشاهی هم دقیقاً در همین راستا انجام شد. البته در این مبحث، هدفی دیگر نیز دنبال می‌شد؛ حذف فرهنگ مذهبی از باور عمومی و جایگزین کردن آن با تاریخ‌سازی جعلی. در واقع تمامی این تلاش‌ها برای کسب مشروعیت حکومت فردی و شخصی شاه بود. محمدرضا پهلوی می‌دانست که نمی‌تواند بنیانی مردمی، دموکراتیک، قانونی و حتی مشروطه برای مشروعیت خویش بیابد. بنابراین از اینکه راه پیشرفت و تعالی و حرکت به سوی تمدن بزرگ در ایران را به شخص خودش وابسته بداند ایایی نداشت. مجموعه دست و پا زدن‌های او هم برای اتصال خود به نوعی شکوه در گذشته ایران، به همین منظور انجام می‌شد.

### به شرطی که من شاه باشم!

محمدرضا شاه در مصاحبه با اوربانا فالاجی با تأکید بر ضرورت اعمال قدرت استبدادی برای توسعه کشور در پاسخ به اینکه نسل پادشاهان رو به انقراض است، گفت: «فقط یک جواب می‌توانم بدهم و آن اینکه وقتی سلطنت نباشد، آثارشیم یا حکومت چند نفری یا دیکتاتوری خواهد بود. در هر صورت حکومت و نظام سلطنتی تنها فرم موجه (مشروع) برای حکومت ایران است، به شرطی که من شاه باشم. برای انجام کارها قدرت لازم است، برای نگهداری قدرت هیچ احتیاجی به اجازه یا مشورت با کسی نیست و نباید با کسی در مورد تصمیم‌ها بحث کرد و... البته من هم ممکن است اشتباه کنم، من آدم هستم و چون می‌دانم مأموریتی دارم که باید آن را به پایان برسانم، بنابراین تصمیم دارم بدون کنار گذاشتن تاج و تخت آن را به آخر خود بیاورم». «ملت ایران پس از چندین بار دوره انحطاط و زوال، خوشبختانه استعداد ذاتی و فطری خود را ابراز داشته و طوری بوده است که دوباره عظمت و ترقی خودش را بازیافته و مجددین به راه دست آورده است.» محمدرضا شاه در واقع در این جملات سعی داشت خودش را به هر نحوی شده به پادشاهان کهن ایران متصل کند تا دوره سلطنت خود را تداوم دوران شکوهمند پیشین معرفی کند! او در ادامه همین سخنرانی میان گذشته تاریخی و زمان حال، پلی اینچنین عجیب می‌زند: «و حالا موقع آن است که ما ایرانی‌ها، هم به فکر گذشته خود باشیم و هم آینده روشن خویش را در نظر بگیریم و پیش برویم.»

### امری برای مخالفت وجود ندارد!

محمدرضا شاه چنان مأموریتی وهم‌آمیز برای خود و تصمیماتش قائل بود که هیچ‌گونه مخالفت و انتقادی را هم بر نمی‌تابید و منطقی نمی‌دانست. البته گاهی نقاب‌مدارانه بر چهره می‌زد و از نمایش دوگانه حزبی ایران نوین و مردم دفاع می‌کرد. با این حال نگاهی به تاریخ سلطنتش نشان می‌دهد حتی مخالفت احزاب فرمایشی خود را هم بر نمی‌تابید و چنین می‌گفت: «ما از شنیدن صدای مخالف روی گردان نیستیم... ما در صف مخالف، احزابی مانند حزب مردم داریم، اما نکته جالب این است که در کشور ما امری برای مخالفت وجود ندارد. آنها با چه چیزی می‌خواهند مخالفت کنند؟ با انقلاب سفید؟ با برنامه‌های اصلاحات ارضی؟ با سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها؟ با برابری بانوان با مردان؟ حقیقت آن است که مواد دوازده‌گانه انقلاب سفید تمام آن چیزهایی را که افراد ملت ما طی قرن‌های متمادی آرزوی رسیدن بدان‌ها را داشتند به آنها ارزانی داشته است. بدین ترتیب برای صف مخالف مسئله زیادی باقی نمی‌ماند که در اطراف آن سروصدا راه بیندازند.» در مجموع آخرین شاه ایران، ضمن ارائه تصویری از اساطیر و ایران باستان، تمام سعی خود را برای جلب مشروعیت و مقبولیت عمومی به کار بست، اما نکته اینجاست که حتی در انجام این ترفند هم موفق نشد. چراکه تمام این معناسازی‌ها باز هم با استبدادی تک‌نفره گره می‌خورد و در نهایت درختی بی‌ریشه بود.



تصاویری از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که با انتقادهای داخلی و خارجی فراوان همراه بود

## از «سوادکوهی» به «پهلوی»!

رضاخان و پسرش با چه ترفندی به دنبال دست و پا کردن مشروعیت برای سلطنت‌شان بودند؟

**شهروند** متفکران و نظریه‌پردازان در بحث مشروعیت حکومت‌های مختلف، مؤلفه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند. در توضیح باید گفت هر حاکمیتی برای قوام خود نیاز به ساختن پایگاهی در افکار عمومی دارد که می‌توان آن را نوعی ایجاد حقانیت دانست. این حقانیت در کمترین تعریف به این معناست که هر حکومتی تلاش می‌کند مبنایی برای خود تعریف کند که بر اساس آن مینا، حق حاکمیتش را بر مردم تبیین کند. در طول تاریخ هم بنا به ساز و کارهای مختلف حاکم بر هر حکومتی، مشروعیت از جنبه‌های مختلف اخذ شده؛ از مشروعیت مبتنی بر نژادگی، خون و وراثت گرفته تا مشروعیت قانون، مشروعیت مبتنی بر تسلط و قدرت و... اما زمانی که حاکمیتی نتواند در هیچ‌کدام از مؤلفه‌های مذکور، پایگاهی برای خود دست و پا کند، به دنبال چه چیزی می‌رود؟ ساخت نوعی حقانیت و مشروعیت که شاید حتی به‌کلی از ساختارش دور باشد. اما در مجموع با تبلیغات و مستندسازی تلاش می‌کند ریشه‌های خود را به پایگاه مربوطه متصل کند؛ هرچند این اتصال از منظر اهل تفکر، اساسی نداشته باشد. آنچه در ادامه می‌خوانید نگاهی است به همین موضوع که بر اساس مقاله‌ای از پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشکده تاریخ معاصر تنظیم شده. البته آنچه که لازم بوده به مطلب مورد نظر، اطلاعاتی افزوده‌ایم و گاهی نیز برای مراعات انسجام نوشته، حک و اصلاح‌هایی انجام داده‌ایم. در مجموع قرار است در نوشته پیش رو، به این پیردازیم که پهلوی‌ها برای مشروعیت بخشیدن خود چه کردند و چگونه خواستند پایگاهی در تاریخ ایران برای خود بنشانند؛ تلاشی که در ادامه خواهیم دید بنیان‌های محکمی نداشت و در نهایت با افزودن توهمات و جعلیات همراه شد.

مشروعیت خویش را در وابستگی به دوران تاریخی ایران باستان بازسازی کنند.

### ادامه هخامنشیان!؟

میرچا لیاچه، از اسطوره‌شناسان بزرگ قرن بیستم معتقد بود «امر گذشته» باقرینی می‌شود تا علاوه بر یادآوری از سر گرفته شود. به این معنی که شما پدیده‌ای را از گذشته وام می‌گیرید تا آن را دوباره در اکنون، بازسازی و بازتعریف کنید. رژیم پهلوی هم قصد داشت دوران سلطنت خود را ازسنگیری و تداوم پادشاهی هخامنشی معرفی کند. چرا؟ برای اینکه از این رهگذر، در فقدان انواع مشروعیت، سلطنت خود را معتبر جلوه بدهد.

### بحران مشروعیت در پهلوی

هانآ آرنت، از فیلسوفان سیاسی قرن بیستم می‌گوید: «مشروعیت آن‌گاه که مورد شک و سؤال واقع شود، دست به دامان گذشته می‌برد.» با توجه به این گزاره مهم، اگر نگاهی به دوره تاریخی پهلوی‌ها بیندازیم، در آن زمان ایران در حال گذار از سنت بود. ورود به دنیای جدیدی بود که پهلوی‌ها وعده‌اش را می‌دادند، با نظام پادشاهی قابل جمع نبود و در تضاد بود! در واقع نمی‌شد هم شعار تجدد بدهی و هم اینکه به نظام پادشاهی متوسل بشوی! به همین دلیل روند مشروعیت‌بخشی حکومت‌شان با بحران مواجه بود. بنابراین پر کردن این خلأ با توسل به تاریخ باستان و اتصال جعلی به آن تاریخ

است و مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند. در کنار این انواع مشروعیت‌ها می‌توان از مشروعیت مبتنی بر زور و غلبه نیز نام برد. این نوع مشروعیت حتی طرفدارانی هم داشته است. متفکرانی از جمله هابز، ماکیاوولی و اندیشمندان از اهل سنت مانند غزالی و شافعی، بنا و قوام یک حکومت را وابسته به اعمال زور و غلبه می‌دانستند.

### از «سوادکوهی» به «پهلوی»!

حالا اگر نگاهی به انواع مشروعیت‌های سیاسی بیندازیم خواهیم فهمید که پهلوی‌ها از ابتدا بر هیچ کدام از مبانی فوق استوار نبودند. رضا پهلوی نه وارث تاج و تخت اجدادش بود و نه منتخب مردم و نه حتی متکی به ایل و قبیله‌ای. در مورد اصالت خانوادگی یا خاستگاه خانوادگی پهلوی‌ها هم لازم بدانیم که نام خانوادگی‌شان هم نه «پهلوی»، بلکه «سوادکوهی» بود چراکه رضاخان در منطقه آلاشت سوادکوه متولد شده بود. اما وقتی به سلطنت رسید، کلمه «پهلوی» را برای فامیل خود انتخاب کرد تا بگوید بی‌اصالت نیست، بلکه حتی نام خانوادگی‌اش ریشه در تاریخ ایران دارد! «پهلوی» در واقع منسوب به «پارت‌ها» و به معنای فرد یا پدیده‌ای است منتسب به اقوام کهن ایرانی پارت. این درحالی‌است که آبراهامیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در کتاب «ایران بین دو انقلاب» می‌نویسد: «رضاخان افسر چهل‌ودوساله‌ای از خانواده‌ای گمنام نظامی و ترک‌زبان در مازندران بود که به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسید.»

### فقدان پیشینه پدر و پسر

رضاشاه یا رضاخان سوادکوهی در واقع به لحاظ اصل و نسب، شخصی بود که نه از نظر خانوادگی جایگاه خاصی داشت و نه فرد ویژه‌ای بود. لازم به یادآوری است در تاریخ ایران هر شخصی که به پادشاهی می‌رسید، با تشکیلات قبیله‌ای خاصی بستگی داشت. مثلاً آقامحمدخان، به قبیله قاجار، نادرشاه به ایل افشار و همین‌طور شاه‌عباس به خاندان صفویه متصل بودند. یعنی این مساله یکی از ویژگیهای تاریخ ایران بود که هرکس به قدرت می‌رسید، حتماً باید عقبه‌ای در قالب تشکیلات قبیله‌ای پشت سر او می‌بود. اما درباره سلسله پهلوی، برای اولین بار شاهد چنین چیزی بودیم که پای هیچ اصل و نسبی در میان نبود. به این ترتیب رژیم پهلوی و در رأس آن رضاشاه و محمدرضا شاه می‌بایست در خلأ سنت، وراثت، خون، نژادگی، قانونمندی، عقلانیت، کاریزما و مشروعیت الهی، مبنایی دیگر برای مشروعیت خویش دست و پا می‌کردند. به همین دلیل سعی کردند با تکیه بر مضامین اسطوره‌ای تاریخی و فرهنگ ایران باستان، ریشه

### مشروعیت در عالم سیاست

«ycamitigel» در فرهنگ لغات سیاسی به «مشروعیت» ترجمه شده؛ واژه‌ای که در اصل به معنای «حقانیت» و «قانونی بودن» است. اساس این واژه بر این بحث دلالت دارد که هر حکومتی مبنایی مشخص برای خود تعریف می‌کند تا حاکمانش بتوانند بر اساس آن بر مردم حکومت کنند. چراکه بر اساس همان مینا می‌توانند اطاعت و تابعیت مردم را انتظار داشته باشند. بنابراین مشروعیت، باوری دو سویه است که حقانیت حکومت برای حاکمان و فرمانبرداری را برای شهروندان تبیین می‌کند. بر این اساس، اندیشمندان و متفکران مختلف در طول تاریخ، برای مشروعیت سیاسی، مبانی مختلفی برنرموده‌اند که برای آغاز بحث اشاره‌ای به آن‌ها خواهیم داشت.

### سابقه دیرین مشروعیت‌بخشی

از دیدگاه فیلسوفان سیاسی، مشروعیت یک حکومت ممکن است الهی باشد. در این نوع حکومت، اطاعت از حکومت، اطاعت از فرامین الهی به‌شمار می‌آید. این تفکر، مسبوق به سابقه‌ای طولانی است. اما از دیدگاه نظری اگر بخواهیم به نخستین نظریه‌پردازان آن اشاره کنیم باید سریعاً سنت آگوستین، متفکر بزرگ مسیحی اوائل قرون وسطی برویم. او برای حاکمان، حقوقی الهی قائل و بر این باور بود که آنان در زمین مأموریتی الهی دارند و کارگزار خداوند هستند. در این نوع مشروعیت‌بخشی حاکم در واقع دست خداوند روی زمین تصور می‌شد و باور کلی بر این بود که مردم باید به هر نحوی از او تبعیت کنند.

### سنت و محبوبیت

بعدها ماکس وبر، فیلسوف مشهور آلمانی قرن نوزدهم، مشروعیت‌های دیگری نیز برای انواع حاکمیت‌ها در نظر گرفت؛ از جمله مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و قانونی. مشروعیت سنتی بر مبنای وراثت، بزرگ‌سالاری، خون، نژاد و... به‌وجود می‌آید و مبتنی بر سنت‌های حاکم بر جامعه است. در این نوع حکومت، قدرت به صورت شخصی اعمال می‌شود و استبداد نیز در آن ناگزیر است. در مشروعیت کاریزماتیک اما رابطه‌ای احساسی میان پیروان و فرمانروا برقرار است. در واقع کاریزما، جذابیت و ویژگی‌های یک فرد، اعتمادی بی‌چون‌وچرا در میان پیروانش به‌وجود می‌آورد و تا زمانی که ویژگی‌های کاریزماتیک در فرد استوار است، تداوم خواهد داشت.

### مشروعیت مبتنی بر زور

سومین نوع مشروعیت از منظر ماکس وبر، مشروعیت قانونی است که در آن قانون حاکم

